

# هامون

تارنمای جامعه مدنی جنوب ایران

## فرهنگ مدارا؛ تمرین مدارا (محمد مختاری)

اسماعیل حسام مقدم، 15th November, Saturday, 2014

فرهنگ مدارا

محمد مختاری

نزدیک به صد و پنجاه سال است که جامعه‌ی ما، از یک سو درگیر با سنت و نو مانده است، و از سوی دیگر، به تقابل فرهنگ‌های خودی و غیر خودی گرفتار است؛ و دوران بحرانی گذار خود را می‌گذراند. پس ناگزیر است برخورد آگاهانه و سنجیده‌ای با این درگیری و گرفتاری، و علل و عوامل آن داشته باشد. یعنی باید به بازخوانی همه‌جانبه‌ی فرهنگ، در کلاف به‌هم‌پیچیده‌ی روابط فرهنگی جهانی، و نقد سنت و معرفت تاریخی خود پردازد. چپستی خود را بشناسد. مبانی "هویت" یا "بی‌هویتی" خود را درک کند.

اگر سانسور، تفتیش و ممیزی در ابزارها و اشکال و امکانات اندیشه و بیان، پیش از انتشار باشد، جامعه با واقعیتی بس گسترده‌تر و پیچیده‌تر و عمیق‌تر روبه‌رو است که مشکل کتاب و مطبوعات و خبر، و اداره و سیاست سانسور، تنها بخشی از آن است. این مشکل ابعاد گوناگونی از فرهنگ و سیاست، عرف و عادت، رفتار و معرفت، اخلاق و روان‌شناسی فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد.

من از این معنای فراگیر با عنوان «فرهنگ حذف» یاد می‌کنم که میراثی تاریخی است، در حقیقت «فرهنگ حذف» و «سیاست سانسور» دو مفهوم مکمل‌اند. اما جامعه تنها به یمن موش‌دوانی‌ها حرفه‌ای کارگزاران پنهان و آشکار حکومت‌ها، خواه از نوع اعتمادالسلطنه و محرملی‌خان، و خواه از نوع اداره‌ها و مشاغل رسمی نگارش، مجوز و ترخیص کتاب و مطبوعات، و دست‌چین خبر به سانسور مبتلا نمانده است. بلکه سانسور و حذف را چون معضلی نهادی و دیرینه در فرهنگ خود تداوم بخشیده است. در حقیقت آن کارگزاران و این اداره‌ها، مولود ناقص‌الخلقه‌ی همین گرایش و روش و ساخت ویژه‌ی دیرینه‌اند که منع و حذف ذهنی و فیزیکی در برخورد با هر پدیده مخالف را یک امر طبیعی و حتی بدیهی می‌انگاشته است. به یاری و در نتیجه همین ترکیب حذف و سانسور است که جامعه مثلاً یکباره کور رنگ می‌شود. از میان صدها رنگ طبیعی و جلوه‌های گوناگون نور، جز به سه، چهار رنگ تیره، به هیچ تجلی دیگری از طبیعت رنگ و نور توجه نشان نمی‌دهد. همگان را بنا به عادت و سنت یا با سیاست‌های اعلام شده و نشده، به سمت رنگ‌های به اصطلاح سنگین، یعنی سیاه و سورمه‌ای و قهوه‌ای و خانه پرش به رنگ خاکستری و کرم، می‌کشاند. تا به‌رغم خود بتواند از گسترش رنگ‌های برانگیزنده و سبک و جلف اخلاقی جلوگیری کند.

جالب توجه این است که درست در همین حال، تجارت و سرمایه‌ی دلال، رنگ‌های گوناگون کالاهای وارداتی را بر در و دیوار تبلیغات فرو می‌پاشد، تا اگر «بیرون» کور رنگ است، «اندرون» رنگین بماند. به همین ترتیب است حذف تدریجی یا یکباره‌ی مفاهیمی که بار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ویژه‌ای دارند و بازمانده‌های دوران انقلاب‌اند، مانند عدالت، مستضعف، آموزش رایگان، آزادی احزاب و... که طی دو، سه سال یا از حافظه‌ی جامعه حذف می‌شوند یا معناهای جدیدی می‌یابند.

حافظه تاریخی مظلوم

امسال نیز چهاردهم مرداد تنها در گوشه‌ای از تقویم گذشت. نه مطبوعات که زمانی رکن چهارم مشروطه بودند «سالگرد مشروطیت» را به یاد کسی آوردند، و نه کسی به تداعی، نامی از آن راند. حال آنکه ما ملتی

مناسبت-جو و مناسبت-پردازیم؛ و روزی نیست که به حرف یا به عمل از مناسبتی یاد نکنیم. نگاهی به روزها و هفته های گوناگون نشان می دهد که در حافظه تاریخی و فرهنگی و دینی و ملی و سیاسی و اجتماعی ما، مناسبت‌ها و مراسم، یادها و یادبودها و شعائر جای ویژه ای دارد. حتی می توان گفت روش‌ها و گرایش‌های سیاسی و عقیدتی رسمی و روزمره ما نیز غالباً بر همین اقتضاها و مناسبت‌ها استوار است.

در تقویم‌ها نزدیک به یک‌سوم از روزهای سال، به نامی یا رویدادی یا مراسمی یا بزرگداشتی منسوب است. هر روز با مصلحت و سیاست یا راه و رسم ویژه ای همراه شده است. از نام‌گذاری تا مراسم و تعطیل، و از سوگ و سرور تا تقدس و تبرک و... همه نشانگر چنین اعتقاد و رویکرد، یا مصلحت و سیاست، یا رسم و عادت و شعائری است. از این رو، هنگامی که درمی یابیم سهم چهاردهم مرداد تنها همان گوشه تقویم است و بس، به صرافت اقتضاها و سیاست‌هایی می افیم که این نقطه عطف در حافظه تاریخی ما را نشانه رفته است؛ و بر آن است که این روز را نیز تنها در شمار روزهای دیگری قرار دهد که تقویم‌ها به وضعی مشابه از آنها یاد می کنند.

تقویم روزهای مشابه دیگری را به ما یادآور می شود، مانند «روز جهانی موزه»، «روز هواشناسی»، «روز پرستاری»، «روز جهانی صنایع دستی»، «لغو کاپیتولاسیون در ایران ۸۵۳۱»، «فتح اندلس به دست مسلمین» (۲۹ هـ) و... با این همه، دست کم بعضی از این روزها را بعضی از نهادها و بنیادها و اداره ها و... بزرگ می دارند؛ همزمان سخنرانی یا سمیناری، یادآوری یا مراسمی برگزار می کنند. اما انگار آن سیاست‌ها و اغراض ترجیح می دهند که بزرگداشت روزهایی مانند «سالگرد انقلاب مشروطه» تنها برای همان‌هایی باقی بماند که در رژیم شاه آن را از محتوا تهی کرده بودند.

آنچه از سیاست‌گذاری های رسمی و تبلیغی موجود برمی آید این است که انگار باید همه چیز تنها در همین ایام اخیر خلاصه شود؛ و نقطه های عطف حیات گذشته این سرزمین توجهی برنمیگیزد. یعنی این سیاست‌ها بیشتر به اقتضاهای سیاسی روز معطوف است، نه به اقتضاهای فرهنگی و تاریخی و سرگذشت و سرنوشت دیرینه این جامعه. انگار این ملت هیچ خاطره و کارکرد و ارزش اعتباری، غیر از همین دوره چندساله، نداشته است. هرچند در این دوره برجسته ترین و بزرگترین رویدادها و خاطره ها و کارکردها و ارزش‌ها متجلی شده باشد، باز هم نمی توان بر ارزش‌ها و کارکردهای گذشته یک ملت یکسره خط بطلان کشید.

البته حافظه تاریخی و ملی، به رغم چنین سیاست‌هایی، هرگز نقطه های عطف حیات خود را محو و حذف نمی کند؛ و هرچند هم که روی این نقطه ها پوشانده شود، باز به هنگام، آنها را نمایان می کند؛ همچنان که روزهایی چون «بیست و نهم اسفند»، روز ملی شدن صنعت نفت، «سی تیر»، روز قیام مردم علیه دولت قوام، و روزهای مربوط به «نهضت ملی»، حتی روزی چون «بیست و هشتم مرداد» در موقعیت منفی خود، از خاطره جامعه زوده نخواهد شد.

سالگرد نهضت مشروطه برای مردم ما همانند «روز همبستگی جهانی با مبارزه مردم آفریقای جنوبی» (۶۲ ژوئن) نیست که تنها در گوشه تقویم بماند، و یا احیاناً با نوعی برخورد دیپلماتیک همراه شود؛ علتش هم بسیار روشن است: انقلاب مشروطه، مبداء حیات جدید فرهنگی و ملی و سیاسی دوران صدساله اخیر است. در این صد ساله مگر چند روز بزرگ چون این روز هست؟ روزی که ملتی توانست در روند انقلابش، ساخت استبدادی دیرینه را به تمکین وادارد؛ و آن را به تایید «عدالتخانه» و «مجلس شورای ملی» و «رای ملت» ناگزیر کند.

به راستی توجه به تاریخ و انقلاب مشروطیت چه زبانی برای امروز می تواند داشته باشد؟ جای کدام مراسم را تنگ می کند؟ با کدامیک از ارزش‌های امروز ما در تعارض است؟ درست است که پس از آن، وقایع مهم‌تری رخ داده است؛ درست است که در انقلاب سال ۷۵ بود که سرانجام رژیم سلطنت برافتاد؛ اما کدام جامعه است که از رویدادهای مهم تاریخی و افتخارات سازنده و مبارزات گذشته خود تبرا جوید، یا عمداً در به فراموشی سپردن آنها بکوشد؟

انقلاب مشروطه، با همه مشکلات و افت و خیزها و نارسایی ها و نقص‌هایش، در شمار دیگر انقلاب‌های ملی دنیا بوده است. تأثیرش حتی در اسناد برخی انقلاب‌ها نیز مشهود است. تا سال ۷۵۳۱ نیز بزرگترین روز ملی تاریخ معاصر بوده است. اهمیت آن را باید در مجموعه تمهیدات و سیاست‌ها و توطئه‌ها و برنامه‌ها و مواعی

جُست که رژیم دیکتاتوری پهلوی و حامیان بین‌المللی اش چندین دهه فراهم می‌کردند تا آثار آن را از میان بردارند. یادکرد مشروطه به ویژه از آن رو هنوز اهمیت دارد که سرنوشت مشروطه، عین سرنوشت فرهنگی همین ملت بوده است. صد سال است که نگذاشته‌اند این ملت، به گونه‌ای نهادی و نظام یافته، حقوق انسانی خود را در زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود بازباید. صد سال است که این ملت نتوانسته است به گونه‌ای نهادی و نظام یافته، ساخت‌های استبدادی دیرینه را وانهد، و به ساخت‌های آزادمنشانه‌ای بگراید.

یادکرد چنین روزهایی، به معنای تشریفات توخالی و پُرسروصدا و ازسرسیاست بازی ریاکارانه، یا گذشته‌گرایی و عدول از مناسبت‌ها و ضرورت‌های امروز نیست. غرض آن نیست که به شکل‌ها بگراییم، و از اصل و محتوای ارزشی این روزها تغافل کنیم، یا بدانها بی‌اعتنا بمانیم؛ چنانکه رژیم شاه سالها، به ویژه پس از ششم بهمن [روزِ رفاندوم] «انقلاب سفید» در سال ۱۳۳۱، این رویداد بزرگ را به صورتی مسخ‌شده جشن می‌گرفت؛ و چهاردهم مرداد را مستمسکی کرده بود تا بر ضد کارکردش اقدام کند؛ و حقوق ملی مردم را به حقوق باطل سلطنت تبدیل کند. غرض از یادکرد مشروطه، پیوستن به «نسل خاطرات» نیز نیست، که همیشه اکنون را با گذشته تعبیر می‌کند، همه نیکی‌ها را در گذشته می‌جوید، همه را به عملکرد خود فرامی‌خواند، و نسل امروز را به سبب اینکه عمرش قد نداده که دیروز را دریابد، به ملامت می‌گیرد.

غرض از یادکرد، تاکید بر ارزشها و معیارها و دستاوردها و تجربه‌هاست. غرض، یادآوری اقدام و مبارزه و قیام ملتی است در راه حقوق انسانی و عدالت و آزادی، که مفاهیم و ارزشهایی کهنه-ناشدنی‌اند. غرض، یادکرد مبارزان و از-جان-گذشتگانی است که همیشه در راه تعیین سرنوشت ملی از هیچ مجاهدتی دریغ نورزیده‌اند. غرض، بررسی و بازبینی و ارزیابی روش‌ها و گرایشها و منش‌هایی است که این ملت در گام-نهادن به راهی «نو» ارائه داده است. غرض این است که دریابیم «مدرن بودن به معنی قربانی‌کردن گذشته در پای نو نیست؛ بلکه پاس‌داشت، مقایسه، و به یادآوردن ارزش‌هایی است که آفریده ایم؛ و مدرن-کردن این ارزشها، بدانگونه که ارزش مدرن را از دست ندهیم.»

چه بخواهیم و چه نخواهیم، ادراک ارزشهای نو در تعیین سرنوشت ملی و حقوق انسانی، از دوران انقلاب مشروطه در ایران مطرح شده است. تا آن زمان، ما دچار ساخت استبدادی دیرینه‌ای بودیم که هیچ حق و رای و امکان انتخاب برای مردم نمی‌شناخت. تا آن زمان، کل ملت در حکم «صغار» بودند که به قیم نیاز داشتند. تا آن زمان، نظام سلسه-مراتب، به بلوغ عقلی و سیاسی و اجتماعی مردم باور نداشت. تا آن زمان، کسی با مفهوم نهادی و نظام‌مند «عدالت» سر-و-کاری نداشت. تا آن زمان، جامعه بر سنت «شبان-رمگی» صرف می‌رفت. و تنها از آن زمان ملت ما دریافت که می‌باید عادت به «رمه-بودن» را نفی کند. به-فراموشی-سپردن سالگرد انقلاب مشروطه، در حقیقت کم-بها-دادن به این گرایش و رویداد و روند تاریخی است؛ کم-بها-دادن به چاره-اندیشی‌های این مردم برای نو-کردن زندگی است. روند انقلاب مشروطه، مواجهه سنت و نو است، مواجهه‌ای که هنوز هم برقرار است؛ و هنوز هم طیف‌های گوناگونی از اندیشمندان و اهل فرهنگ و سیاست و هنر و... با گرایش‌های مختلف، در پی چاره-اندیشی برای این بحران فرهنگی‌اند.

یادکرد انقلاب مشروطه، هم پیشنهادها و راه‌حل‌ها و برداشتها و گرایش‌ها را در این «نو-شدن» پیش چشم می‌آورد؛ و هم نقصها و نارسایی‌ها و اشتباهات و احیاناً انحراف‌های ما در اخذ تمدن و فرهنگ نو را مطرح می‌کند؛ هم اغراض یا اشتباهات برخی کسان را نشان می‌دهد که لرزشها و ضرورت‌های فرهنگی ما را به درستی نمی‌شناخته‌اند، یا عمداً بدان‌ها پای‌بند نبوده‌اند، و در نتیجه ما را به استحاله در فرهنگ‌های بیگانه هدایت می‌کرده‌اند؛ و هم نشان می‌دهد که چگونه عده‌ای با اصرار بر لمیدن بر سنتها و راه-و-رسم قدیم، جامعه را از اقتضاها و دستاوردهای تمدن نو محروم می‌خواسته‌اند. صد سال است که این معضل برقرار خود مانده است. در همین ایام، نشریه و روزنامه و رسانه‌ای نیست که به گونه‌ای به این گرفتاری، بیماری، تناقض، تضاد، تهاجم، برخورد، ارتباط، تبادل، ناگزیری و... نپرداخته باشد. همگان نیز کم‌کم در می‌یابیم که تنها راه چاره، دیدن درست حقایق و ارزش‌هاست؛ گزینش آگاهانه و منصفانه و متناسب با سرنوشت و فرهنگ کشور است.

در مواجهه ارزشها و آمیختگی سنت و نو، نمی‌توان یک-سویه رفتار کرد؛ نمی‌توان به نفع گذشته، از اکنون چشم پوشید، یا به نفع امروز، دیروز را نادیده گرفت؛ نمی‌توان فرهنگ را جراحی کرد، یا حذف و نفی کرد. فرهنگها مرتبند. در تبادلند. و تاریخ بشر همواره از گزینشهای فرهنگی حکایت می‌کند. سیاستها روزمره‌اند؛ فرهنگها همیشگی‌اند. آنچه مهم است، وفاداری به فرهنگ و سرنوشت ایرانی است. انقلاب مشروطه نقطه عطفی در فرهنگ معاصر ماست، و با نادیده گرفتن آن نمی‌توان آثارش را از زندگی معاصر حذف کرد.

This entry was posted on Saturday, November 15th, 2014 at 11:42 pm and is filed under برگزیده, ارتباطات فرهنگی, اندیشه فرهنگی, تاریخ فرهنگی, جهانی شدن, حقوق بشر, دیگری, زندگی روزمره, سبک زندگی, سیاست فرهنگی, صلح و مدارا, علم و فرهنگ, فلسفه و فرهنگ, مردم شناسی فرهنگی. You can follow any responses to this entry through the [Comments \(RSS\)](#) feed. You can leave a response, or [trackback](#) from your own site.